



## نقشه جامع بحث تربیت

بحث در حوزه تربیت خانوادگی تقسیم شد به دو مبحث اساسی؛

- یک مبحث در تعلیم به معنای خاص بود.
  - مبحث دیگر تربیت بود. که این مبحث دوم به تمهیدات تربیتی تقسیم شد.
- در نام‌گذاری و مسائلی از این قبیل که کل عنوانش به‌عنوان تمهیدات و آمادگی‌ها بود، خود آمادگی‌ها و تمهیدات هم عناوین متعددی داشت.
- بحث دوم؛ در حوزه تربیت، تربیت جسمی و بدنی و امثال این‌ها بود.
- بحث سوم؛ تربیت اعتقادی بود.
- بحث چهارم؛ تربیت عبادی بود،
- بحث پنجم؛ تربیت فقهی و حکمی در احکام غیرعبادی بود.
- بحث ششم؛ تربیت عاطفی و روحی بود. این‌طور باید تنظیم بشود نقشه جامع بحث ما در تربیت خانوادگی این ترتیبی است که عرض کردم.

در مبحث ششم و محور ششم بودیم که تربیت روحی و عاطفی بود، طبعاً تعجب نمی‌کنید گر چه کلیت چهارچوب بحث ما همین است که عرض می‌کنم. ولی وقتی جلو می‌رویم به خاطر اینکه بحث‌ها منقح و دارای سابقه روشنی نیست ادله‌ای را پیدا می‌کنیم و فکر می‌کنیم باید تنظیمات تغییر بکند. این کار طبیعی در یک بحث جدید است؛ و الا در مکاسب و جاهای دیگر این‌طور نیست، گر چه آنجاها ما کمتر در فقه‌مان به طبقه‌بندی پرداختیم، چند قرن است که ما طبقه‌بندی‌های جدید و مناسبی در فقه‌مان ندادیم، الان هم انبوه مسائل نو مقتضی طبقه‌بندی‌های جدید است که هنوز هم جا نیفتاده است و طبقه‌بندی‌های جاافتاده هم کمتر ارائه شده است، درهرحال این طبقه‌بندی را گاهی تکرار می‌کنیم، گاهی تغییری ایجاد می‌کنیم، دلیلش این است که هم مهم است هم سابقه ندارد و در روند بحث نکته نظرهای جدیدی پیدا می‌شود، ما اجمالاً باز هم تکرار می‌کنیم که کل مباحث فقه تربیتی را به دو باب کلان و کتاب کلی تقسیم کردیم؛ کتاب تعلیم و تعلم که شش هفت جلد می‌شود و کتاب تربیت در بخش تربیت هم یک مبحث مقدماتی داشت، که قواعد عامه و بحث‌های مهمی داشت، بعد حوزه‌ها را تقسیم می‌کردیم؛ یک



حوزه تربیت خانوادگی بود در تربیت خانوادگی هم یک بخش آموزش‌ها بود، بعد که وارد تربیت می‌شدیم تمهیدات بود و تربیت جسمی و بدنی و تربیت اعتقادی و تربیت عبادی و تربیت فقهی و رفتاری حکمی بود.

## مرحله ششم تربیت روحی و عاطفی

مرحله ششم تربیت عاطفی و روحی و امثال این‌ها بود، در اینجا بعد از اینکه مقدماتی در این مسئله ذکر کردیم، گفتیم: عناوینی وجود دارد که به نحوی به این حوزه مسائل روحی و عاطفی و اخلاقی مرتبط می‌شود، که یکی محبت بود یکی مظاهر محبت بود که قبله و تقبیل بود که بحث کردیم. عناوین دیگری هم هست که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

## عنوان رَحَم در روایات

یکی از عناوینی که در روایات ما وارد شده عنوان رَحَم هست. این عنوان حداقل در دو روایت آمده که روایات این بحث در وسائل ابواب احکام اولاد از باب هشتاد و سه و چهار شروع می‌شود تا نود و سه و چهار در این چند باب ما عمده روایاتی که بحث می‌کنیم آمده؛ و در کتاب نکاح ابواب احکام اولاد از باب هشتاد و دو تا نود و سه و نود و چهار در این ده دوازده باب این روایاتی که بحث می‌کنیم عمدتاً آمده است؛ همین‌جا ارجاع داده ذیلش هم مستدرک هست که گاهی از آن نقل می‌کنیم. در کافی و من لا یحضر و استبصار و این‌ها هم همه این‌ها آدرس داده که می‌شود مراجعه کرد. این روایات یا اضافه بعضی از روایاتی که در مستدرک است و در همان کتب اربعه است که اینجا نیامده یا منابع دیگری است که در وسائل نیامده است نسبتاً جامع‌تر هم در بحار الانوار جلد صد و چهار ابواب احکام اولاد است. ابواب الفضل الاولاد است در جلد صد و چهار همان صفحه صد و این‌ها شروع می‌شود. یک باب بیست، سی، صفحه‌ای است که فکر می‌کنم باب صد و چهار از نکاح ابواب اولاد است. روایات زیادی در آنجا آمده که ممکن است بعداً ارجاع بدهیم. به عنوان رَحَم برگردیم؛ عنوان رَحَم در دو روایت آمده که هیچ‌کدام معتبر نیست؛ یکی روایت هشتاد و هشت هست که حدیث سوم این روایت را قبلاً هم به مناسبت احبوا خواندیم منتهی در آنجا ارحموا هم آمده روایت سوم دارد که و عنه عن احمد بن محمد بن فضال عن عبدالله بن محمد بجلی عن ابي



عَبْدُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَحِبُّوا الصَّيِّانَ وَارْحَمُوهُمْ»<sup>۱</sup> محبت و بعد ارحموا هم این یک روایت است. یک روایت هم باب هشتادونه حدیث چهار هست از روضة الواعظین مرحوم طبرسی در مکارم الاخلاق نقل شده، این روایت هم از مکارم الاخلاق است که هم روایات روضة الواعظین هم مکارم الاخلاق مقطوعه هست و سندی ندارد و لذا اعتبار ندارد. دارد که «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَقْبَلُ (الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ) ع - فَقَالَ الْأُقْرَعُ بْنُ حَابِسٍ إِنَّ لِي عَشْرَةَ مِنْ الْوَلَدِ مَا قَبَلْتُ أَحَدًا مِنْهُمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص - مَنْ لَأ يَرْحَمَ لَأ يَرْحَمَ»<sup>۲</sup> حضرت فرمود: «مَنْ لَأ يَرْحَمَ لَأ يَرْحَمَ» روایت می‌گوید چرا رحم نمی‌کنید که نمودی از این رحم درواقع همان تقبیل را قرار می‌دهد.

## بررسی سندی و دلالتی روایت

این دو روایتی است که تعبیر رحم در آن آمده است از نظر سندی روایت سوم و هشتادوهشت عبدالله بن محمد بجلی توثیق ندارد نه توثیق عام و نه توثیق خاص و لذا اعتبار ندارد روایت سه هم در کافی آمده هم در تهذیب و هم در من لا یحضر ولی در سندش عبدالله بن محمد هست و توثیق ندارد. آن روایت چهارم هم مقطوعه هست و سندی ندارد. به لحاظ سند هر دو روایت ضعف دارد؛ اما از لحاظ دلالتی در آن عنوان رحم آمده است، که یک نکته دلالتی اش عنوان رحم است.

## نکات دلالتی

### ۱- تعریف رحم و تفاوت رحم خدا با رحم انسان

در واقع تعریف رحم که در لغت آمده رقت حاصله در نفس است که موجب احسان به دیگری می‌شود، رقتی است که در نفس حاصل می‌شود و موجب می‌شود انسان به دیگری احسانی بکند و لطفی متوجه دیگری بکند این معنای رحم است. البته در مورد خداوند می‌گویند: چون این رقت در مورد خدا معنا ندارد عاطفه‌ای است که در انسان به وجود می‌آید، حال روحی است و نوعی انفعال و رقت در نفس است رحم است تغییر و انفعال و رقتی در

۱ - کلیتی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط - دارالحدیث). ج ۱۱؛ ص ۴۴۹.

۲ - وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص: ۴۸۵.



قلب حاصل می‌شود که منشأ نیکوکاری و احسان و امثال این‌ها می‌شود. این معنای رحم است. وقتی در مورد خداوند به کار برود البته چون در باب انفعال و رقت دلیل داریم که متصور نیست وقتی در مورد خدا گفته می‌شود: «الرحمن الرحیم» یعنی همان احسان و لطفی که از او صادر می‌شود، حال روحی و قلبی طبعاً آنجا متصور نیست؛ اما در انسان‌ها این‌طور است. رحمت و احسان نسبت به دیگران و ترحم این معنای اولیه‌اش که در انسان صادق است.

## ۲- ارکان و عناصر رحم

رحم دو رکن دارد:

۱- یک رکن قلبی دارد که همان رقت و انفعال است یعنی نوعی همدلی با دیگری است دلسوزی برای دیگری است

۲- یک بعد هم رکن ظاهری است که رقت و انفعال محض را رحم نمی‌گویند انفعال و رقتی که منشأ این بشود که در رفتار هم چیزی از انسان صادر بشود احسانی بکند احسان کمی اعم است ولو اینکه با او همراهی بکند یا اینکه چیزی به او بدهد مشکل او را رفع بکند همه این‌ها را می‌گیرد.

پس رحم درواقع یکی از عواطف انسانی است که مرکب از دو عنصر است یک عنصر درونی که همان رقت و انفعال در انسان باشد که موجب همدلی با دیگری است و به نحوی مبتنی بر مهر انسان است و چون انسان به دیگری مهر دارد این رقت و انفعال در او ایجاد می‌شود و موجب می‌شود که در دیگری اثر بگذارد. آنچه از لغت می‌آید رقتی که منشأ مثل احسان می‌شود.

البته اگر بخواهیم تحلیل بکنیم باید کمی دقیق‌تر بشویم و بگوییم که رحم در حقیقت سه عنصر و رکن دارد؛ یک رکن که مبنای آن انفعال است. آن رکنی که مبنای انفعال است دوستی و دوست داشتن دیگری است، نوعی علاقه‌مندی به دیگری است چون اگر این مبنا نباشد رقت و انفعال هماهنگ با او پیدا نمی‌شود. مطلق انفعال و رقت که رحم نیست، اگر انفعال و رقتی پیدا بشود ولی در آن دلسوزی نباشد به آن رحم نمی‌گویند. بنابراین رحم انفعال و رقتی است که مبتنی بر محبت و دوستی است و منشأ ابراز یک فعل مفید برای او و احسان به دیگری می‌شود؛ این است که می‌شود بگوییم همین مفهوم لغوی را اگر دقیق تحلیل بکنیم یا یک تحلیل دقیق فلسفی یا روان‌شناختی



انجام بدهیم می بینیم سه رکن اینجا وجود دارد؛ نوعی علاقه و محبتی که به طرف دارد به خاطر این محبت و علاقه می بیند آنجا مشکلی وجود دارد آن وقت رقت و انفعال پیدا می شود و رقت و انفعال هم صرف رقت و انفعالی که در عالم درون بماند نیست، رقت و انفعالی که نمود و بروزی دارد ولو نمود و بروز در همین حدی که همدلی می کند با زبانش آرامش می کند یا اینکه دستی به جیب می برد و سوار ماشینش می کند و مشکلیش را رفع می کند. می خواهیم ببینیم آن رحم به معنای لغوی که ما می گوئیم و در عرب است شاید صادق نباشد. درست است که احسان می کند؛ بر و احسان به دشمن هم می شود بکند، جایی که هیچ محبت و علاقه ای در او نیست ممکن است انسان نسبت به دشمنش هم یک نوع علاقه و محبت انسانی در او باشد، ولو از جهت دیگری به او علاقه ندارد، به نظر می آید رحم به این اصطلاح نوعی محبت هم می خواهد و لذا شاید سه رکن داشته باشد اگر کسی در آن تردید بکند همان دو تا است و لذا احسان و بر به دشمن هم می شود رحم هم می شود؛ منتهی رحم ولو از یک حیثی باید مهربانی محبتی باشد. فکر می کنم چنین چیزی است.

### تفاوت رحم با ترحم

گاهی می گوئیم ترحم معنای دیگری پیدا کرده که این در رحم نیست ترحم که می گوئیم همراه با نوعی تحقیر است. کوچک شمردن آن در این مصطلحات امروز ما بار اضافه ای دارد و الا وقتی می گوئیم در همان صلاة میت که «ترحم علی محمد و آل محمد» می گوئیم؛ از همان ترحم و ارحم یعنی همان رحم است که رحم الزاماً با تحقیر و اینها نیست گاهی کمی بار منفی در اصطلاحات رایج ما پیدا کرده. رحم کاملاً باعزت و جایگاه مناسب طرف مورد ترحم هم سازگار است مگر در همان حد که بالاخره او یک مشکلی دارد. مبتنی در آن نیست ولو اینکه نوعی ضعف هست ولی ضعف مطابق با ذلت و اینها نیست؛ این رحم است رحم به دیگران هم قبل از اینکه ما به بحث خانوادگی امثال اینها برسیم رحم، رحمی است که در یک اصل عمومی اخلاق اسلامی است که انسان در برابر مؤمن و مسلمان و حتی در غیرمسلمان در مواردی رحم وجود دارد و به آن توصیه شده است.

### مفهوم واژه رحم

این دلیل، دلیل خاص است که در صبیان می آید و معنای رحم هم مبتنی بر علاقه مندی است اینجا قبلش هم احبوا آمده و اینکه در برابر او بی تفاوت نیست عاطفه دارد، رقت قلب دارد و این بی تفاوت نبودن و دلسوزی را به



نحوی بروز و نمود می‌دهد و لذاست که این «احبوا وارحموا» این ارحموا در واقع بروز محبت را اشاره می‌کند این مفهومی است که برای رحم است. آن وقت همه میرزات محبت و علاقه در رحم وجود دارد همه چیزهایی که رقت و انفعال و عاطفه در برابر شخص را نشان می‌دهد. در ادله عامی که ما در اخلاق اسلامی داریم یا دلیل خاصی که در صبیان و اولاد هست همه این‌ها بروز و نمود را برایش تأکید می‌کند. مثل تقبیل و بعضی از چیزها برایش دلیل خاص داریم ولی دلیل خاصی هم نباشد همه آنچه نمود این محبت و نمود این علاقه‌مندی و رقت است با واژه رحم همه آن‌ها افاده می‌شود. پس در واقع واژه رحم می‌گوید: شما مأمور هستید همه میرزات رقت و عاطفه نسبت به دیگران یا اولاد یا فرزند را ابراز بکنید این یک مفهوم‌شناسی رحم است که علاوه بر اینکه در اینجا به کار می‌رود در بحث فقه الاخلاق کلی هم این مفهوم‌شناسی به کار می‌رود، نکته مهمش این است که در او نوعی علاقه‌مندی وجود دارد و هم در او رقت و انفعال و عاطفه در برابر دیگری وجود دارد و هم اینکه این را به نحوی در عمل و رفتار بروز و ظهور بدهد. همه این‌ها در مفهوم رحم است و هم‌اشارش مورد ترغیب شرع می‌شود هم به‌عنوان یک قاعده در روابط اجتماعی و هم به‌عنوان قاعده خاص در روابط خانوادگی. این هم یک مطلب دیگری در این دو روایت بود.

### ۳- ارحموا در روایت دلالت بر چه چیزی دارد؟

مطلب سوم هم در این روایت همان جمله دلالت «ارحموا» بر استحباب است که قبلاً توضیح دادیم و گفتیم این‌ها را نمی‌شود حمل بر وجوب کرد بلکه حمل بر استحباب می‌شود، به خاطر نکته فنی که توضیح دادیم که متعلقش مفهومی دارد که طیف دارد و نمی‌توانیم بگوییم واجب است و لذا معارضه‌ای در ظهور صیغه در وجوب و ظهور رحم در اطلاق که مناسب با استحباب است پیدا می‌شود و نمی‌شود این‌ها را ترجیح داد، قدر متیقن می‌گیریم که این محبت ورزی و ابراز علاقه و نشان دادن محبت که در این‌ها مفهوم رحم هست که محبت را نشان بدهد یا با رفتارهای عادی و ظاهری یا با کمک کردن این‌ها همه مستحب می‌شود. این‌ها یک نکته‌ای است که نکته فنی‌اش را توضیح دادیم من فقط اشاره کردم.

مطلب چهارم این است که این خطاب مطلق به پدر و مادر و امثال این‌ها است اختصاص به پدر و امثال این‌ها ندارد نکته پنجم اینکه این روایت اول در حوزه خانوادگی نیست برای اینکه آنجا دارد «احبوا الصبیان وارحموهم» رابطه بزرگ‌ترها را با کوچک‌ترها می‌گوید در جامعه به معنای عام، نه در خانواده؛ اما روایت چهارم که سند ندارد آن روایت مربوط به تربیت خانوادگی است که طبعاً پدر و مادر را هم می‌گیرد این هم نکته دیگری که در این روایت



آمده است. آن عنوان ثانوی است منتهی به عنوان قاعده کلی این استحباب است و الا قبلاً هم گفتیم در شرایط خاص می‌شود و در آنجایی که عدم اعمال این موجب ضرر او می‌شود واجب است. یا عدم اعمال این رحم و مهربانی موجب این می‌شود که شخصیت نابهنجاری پیدا بکند که در معاصی قرار بگیرد در مواردی بود که واجب است ولی اصلش یک استحباب عمومی و مؤکد است. این هم یک عنوان دیگری است که ما اینجا داریم برخلاف برخی عناوین قبلی که دلیلش معتبر بود اینجا دلیل معتبر نیست گرچه چون هماهنگی با روح مجموع این ادله هست نمی‌شود از آن عبور کرد و نمی‌شود به این روایات بی‌اعتنایی کرد به خاطر اینکه خود این سند یک روایتش توثیق ندارد برای اینکه هماهنگی با مجموعه‌ای از روایات است این هم عنوان سومی که در واقع ما عنوان محبت داشتیم و تقبیل و عنوان رحم بود.

## عنوان اکرام در روایات

عنوان چهارمی که در این حوزه داریم عنوان اکرام است که این عنوان هم در روایات زیادی وارد نشده است. یک عنوان هم در همین ابواب احکام اولاد باب هشتادوسه حدیث نهم هست. این هم سند مقطوعه‌ای دارد و روایت این است؛ این روایت از مکارم الاخلاق است که بی سند است از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که «أَكْرَمُوا أَوْلَادَكُمْ وَ أَحْسِنُوا أَدَبَهُمْ يُعْفَرُ لَكُمْ»<sup>۱</sup> تعبیر اکرام اولاد آمده البته در روایات شیعه تا آنجایی که من یاد می‌آید همین یک روایت را یافتیم اما در کنز العمال که کتاب روایی خوبی از اهل سنت هست؛ در آنجا یکی دو مضمون قریب به این آمده است شاید در مستدرک هم بعضی آن‌ها را نقل کرده باشد بنابراین این عنوان هم عنوانی است که دلیل ندارد.

## معنا و مفهوم کرم

اما از حیث دلالت و مفهوم‌شناسی جمله‌ای که اینجا وجود دارد اصل معنای کرم همان بذل و احسان و امثال این‌ها بوده منتهی به مناسبت و به دلیل اینکه بذل و بخشش کار انسان‌های دارای مناعت طبع و باشخصیت است. معنای اول کرم یک رفتار بوده یعنی بذل و احسان منتهی بذل و احسان که می‌گوییم در واقع همیشه مبتنی بر یک

۱. مکارم الأخلاق، ص: ۲۲۳.



عنصر درونی است، بذل و بخششی که می‌گوید مفهوم کرم است مبتنی بر یک عنصر درونی است، یعنی روح سخاوتی که در شخص هست و سخاوت هم همراه با یک نوع بزرگواری و مناعت طبع است با شخصیت بودن است، از این جهت است که به تدریج این کرامت آمده از آن دو لایه جلوتر رفته و معنای جدیدی پیدا کرده است. کرم که می‌گویند: معنای اولیه اش بذل و بخششی بوده که طبعاً از روی سخاوتمندی برمی‌خیزد. سخاوتمندی هم از یک نوع بزرگواری و با شخصیت بودن و مناعت طبع برمی‌خیزد معنای اول کرم عملی است که مبتنی بر این‌ها است ولی به تدریج گاهی گفته شده که مقصود از کرم همان روحیه سخاوتمندی است. گاهی هم از این لایه در لایه عمیق‌تری رفته و معنای جدیدی پیدا کرده که کرم و کرامت که می‌گویند یعنی همان بزرگواری شخصیت، شخصیت غنی و منیع و بزرگ داشتن آن می‌شود در مقابل کرامت که می‌گوید؛ یعنی با شخصیت است در مقابل کسی که شخصیت زبون و خواری دارد این معنا را پیدا کرده، که امروز در کاربردهای ما بیشتر معنای سوم است. بنابراین می‌شود بگوییم کرامت سه معنا دارد؛

الف: معنای اول که وضع اولی است همان رفتار ناشی از سخاوت است که احسان و این‌ها در آن هست.

ب: معنای دوم کرم و کرامت به معنای سخاوتمندی است که بیشتر یک فضیلت است و در بعد روحی و اخلاقی می‌آید.

ج: معنای سوم همان ریشه اصلی باشد که بزرگواری شخصیت و امثال این‌هاست.

### منظور از کرمنّا در آیه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»

وقتی در قرآن کریم می‌گوییم «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ ... وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا» (اسرا / ۷۰) آنجا خودش قرینه دارد آن «کَرَّمْنَا» که ما به آن‌ها کرم کردیم دو سه معنا دارد؛  
الف: یک معنایش این است که یعنی بذل و احسان به آن‌ها کردیم.

ب: یک معنا هم این است که به آن‌ها شخصیت دادیم گاهی در قرائتی گفته شده که اینجا تکریم و این‌ها معنایش بحثی که چیزی به آن‌ها دادیم نیست بلکه به آن‌ها شخصیت دادیم. این دو احتمال است.

ج: یک احتمال هم این است که کرمنّا که می‌گوییم همین دو معناست که ما به آن‌ها شخصیت و بزرگواری و جایگاه دادیم یا اینکه نعمت‌هایی به آن‌ها دادیم که اگر این معنای دادن نعمت‌ها باشد بزرگی و شخصیتش مال آن‌هایی است که می‌بخشد، مال خداست نه اینکه به او دادیم، نعمت به او دادیم از سر سخاوت و بزرگواری خدا این





یک معنا است یا اینکه کرامت و بزرگواری به آن‌ها دادیم که قرائنی در آیه هست که این معنا هست. آنجا این قرینه را دارد که معنای سوم هست. البته این کرمانا هم تکریم تشریحی است یا تکوینی است این داستانی دارد از بحث خارج است آن بحث مهم است در بحث‌های روشن‌فکری جدید که کرامت انسانی را می‌گویند آیا آن کرامت تشریحی است یا تکوینی است یا مطلق است یا مقید است آن خودش بحث تفسیری مهمی دارد که شاید یک وقتی در بحث‌های تفسیر تربیتی و این‌ها عرض بکنیم.

## معنای اکرموا در اکرموا اولادکم

اینجا این صیغه اکرموا که در اینجا به‌کاررفته که در خاصه هم این یک روایت در مکارم الاخلاق است که از پیامبر (ص) نقل شده ولی در عامه چند روایت در کنز العمال آمده. اینجا دارد «اکرموا اولادکم» می‌شود گفت الان اکرموا دو معنا دارد؛

الف: اکرموا یعنی کرم بکنید یعنی به آن‌ها نعمتی بدهید.

ب: یا اینکه اکرموا مثل کرمانا هست یعنی به آن‌ها کرامت بدهید و شخصیت بدهید بعید نیست که معنای دوم باشد و علت تناسبش اینکه با احسنوا آدابکم هم تناسبی دارد در قرآن دارد «فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ» (فجر/۱۵) آنجا که «اکرمه و نعمه» دارد یعنی به او کرم کرد و نعم، در ادامه‌اش است از سر بزرگواری به او احسانی کرد و نعمتی بخشید اما در ادامه آیه آمده و «فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَن» (فجر/۱۵) آن اُكْرَمَن بعدی بیشتر با کرامت سازگار است آیه بعدی می‌گوید که «فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَن» (فجر/۱۶) اکرام را مقابل اهانت قرار داده است. آن اکرام اولی بیشتر به معنای نعمت است. ولی اکرام دومی مقابل اهانت است؛ بعید نیست که ظاهر اکرموا همان کرامت بخشی باشد که آن وقت در واقع شخصیت دادن به اولاد می‌شود؛ البته این روایت در کتب عامه هست این یک موضوع هست.

نکته دیگر اینجا تربیت خانوادگی است و مطلق بچه‌ها نیست «اکرموا اولادکم» دارد.

نکته دیگر هم اینکه خطاب هم پدر را می‌گیرد و هم مادر را می‌گیرد.



## ظهور در استحباب

نکته دیگر هم اینکه بر اساس همان مقدمه‌ای که سابق گفتیم این بیشتر ظهور در استحباب دارد و استحباب مؤکدی است این‌ها نکاتی است که چون بعضی تکراری است من فقط اشاره‌ای می‌کنم. همین‌جا عرض بکنیم ولو اینکه مفهوم اکرموا برخلاف بعضی از مفاهیم قبلی از نظر سندی نمی‌شود اعتماد کرد، اما چون روحش هماهنگ با مجموعه‌ای از این عناوین است نمی‌شود کنار گذاشت.

## شخصیت دادن به کودک مستحب یا واجب

از طرف دیگر حتی اگر این دلیل را هم کنار بگذاریم این اندازه در شخصیت دادن به بچه عناوین عامه داریم که این را می‌گیرد خود رحمی که ما می‌گوییم یکی از مصادیقش این است که به او شخصیت بدهیم بری که بعد می‌گوییم این را می‌گیرد؛ بنابراین حتی اگر این عنوان خاص نباشد عناوین عامه داریم که قطعاً شخصیت دادن به فرزند یک اصل مهم تربیتی مهم تأکید اسلام است به‌طور عام مستحب است یک مواردی هم واجب می‌شود آنجایی که ترک او موجب اهانت باشد یا موجب ضرر و زیان او باشد. بگوییم اکرموا را در مطلق رجحان به کار ببریم که مصادیقی از آن واجب است و مصادیقی از آن مستحب است این را ما احتمال دادیم در چند جا گفتیم مواردی می‌شود امری را به معنای عام گرفت که مواردی مستحب و مواردی واجب است منتهی خود این تعیین نمی‌کند کجا واجب است این احتمال را در جاهایی دادیم اینجا هم نفی‌اش نمی‌کنیم ولی از نظر فقهی این نمی‌تواند بگوید کجا و این چیزها را باید از جای دیگر فهمید مانعی ندارد. معنای عرفی قصه است نه چیزهای خاص روان‌شناختی این هم معنای چهارم یا پنجمی که اینجا آوردیم.

سؤال:

جواب: آنجا توقیر است توقیر همین اکرام است توقیر یعنی بزرگ داشتن آن مطلق است حضرت در ماه رمضان به خاطر ویژگی زمانی می‌گوید این‌ها تأکید دارد مطلق است بحث فنی در آن هست ولی می‌شود از آن استفاده کرد.



## عنوان وفای به وعد در روایات

یک عنوان دیگری که با همین حوزه بحث ما ارتباط دارد. این‌ها مجموعه‌ای است که هم مطلقاً دارد در کنار احبوا و ارحموا خیلی داریم، سی چهل روایت وجود دارد می‌خواهم بگویم روایت کم نیست جاهایی که اختلافی بوده یا تعبدی بیشتر دارد طبعاً سؤالات بیشتری وجود دارد، البته همه این‌ها مولوی است منشأ ثواب و عقاب است اصل در اوامر و نواهی همه ثواب و عقاب است یعنی نظام شرعی بر پا می‌کند نه اینکه چیز عقلانی می‌گوید ارشاد نیست این هم یک عنوان دیگر بود یک عنوان ریزتری که در اینجا مرتبط با این هست همان وفای به وعد است که در این زمینه ما یک روایت خیلی معتبر و خوب داریم ممکن است دو سه تا هم باشد ولی یکی خیلی معتبر است باب هشتادوهشت این وفای به وعد است که توجه ویژه‌ای که در اینجا به وفای به وعد برای فرزندان شده این روایت پنجم باب هشتادوهشت همین ابواب احکام اولاد باب هشتادوهشت روایت پنجم است این است که «و عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن محمد بن علی بن الحکم عن کلب صیداوی قال قال لی ابوالحسن» آقای کلب صیداوی می‌گوید حضرت امام کاظم به من فرمود که «إِذَا وَعَدْتُمُ الصَّبِيَّانَ فَفُوا لَهُمْ فَإِنَّهُمْ يَرَوْنَ أَنَّكُمْ الَّذِينَ تَرَزَّقُونَهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيْسَ يَغْضَبُ لَشَيْءٍ كَغَضَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ» که در مورد این صحبت مفصل خواهیم کرد. این روایت به وفای به وعد برای صبیان اشاره می‌کند فکر می‌کنم یک روایت دیگری هم در همین جا قبلاً خواندیم این روایت پنجم است به خاطر سندش اول خواندم این هم وفای به وعد را تأکید می‌کند.

## بررسی سندی و دلالی

در سند این روایت دارد «و عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد» این معتبر است. اگر به تنقیح یا معجم مراجعه بکنید می‌بینید که علی بن حکم مشترک بین ثقه و غیر ثقه هست، دو تا علی بن حکم است که یکی ثقه و یکی غیر ثقه هست و رتبه‌شان هم از نظر طبقه تاریخی‌شان یکی هست، منتهی اینجا مقصود علی بن حکم ثقه هست چون احمد بن محمد بن عیسی از او نقل کرده است. احمد بن محمد بن عیسی در روایات متعدد از آن علی بن حکم ثقه نقل می‌کند نه آنچه ضعیف است و این از قرائنی است که مشترک را تعیین می‌کند و ثقه را مشخص می‌کند و لذا

۱- الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص: ۵۰.



علی بن حکم در اینجا به خاطر نقل مشترک بین ثقه و ضعیف است اما نقل احمد بن محمد از او و نقل او از کلب صیداوی یعنی جای راوی و مروی‌ها تعیین می‌کند که علی بن حکم ثقه است.

### توثیق عام کلب صیداوی

کلب صیداوی که راوی اخیر هست ایشان توثیق خاص ندارد اما در روایاتی با سند معتبر ابن ابی عمیر و صفوان از او چیزی نقل کرده‌اند ما هم در یک بحث رجالی که سابق داشتیم این توثیق عام را پذیرفتیم و گفتیم نقل ابن ابی عمیر و صفوان و بزندی در بحث اصحاب و اجماع گفتیم که دو قاعده داریم؛ یک اصحاب و اجماعی داریم که ده دوازده نفر هستند درجایی آمده یا جایی از فهرست آمده که در آن خیلی ثابت شده نیست اما یک جمله‌ای مرحوم شیخ در عده دارد که سه نفر ذکر کرده ابن ابی عمیر صفوان و بزندی آن فرمایش مرحوم شیخ را در عده نسبت به اینکه این آقایان از غیر ثقه نقل نمی‌کنند ما قبول داریم و لذا می‌گوییم این سه شخصیت بزرگوار ابن ابی عمیر و صفوان و بزندی اگر از کسی نقل بکنند و سند هم سند درستی باشد یعنی قبلش درست باشد. آن کسی که این سه نفر از او نقل حدیث می‌کنند با نقل این‌ها توثیق می‌شود آن وقت اگر معارض نداشته باشد با این‌ها ثقه می‌شود و لذاست که ما می‌گوییم نقل این سه نفر باستناد فرمایش مرحوم شیخ که «هؤلاء لا یرون الا عن الثقات لا یرسلون و لا یرون الا عن الثقات» چنین تعبیر دارد می‌گوییم این دلالت می‌کند که از هر کسی نقل می‌کنند ثقه است و این خدشه‌ای که بعضی بر این دلالت کرده‌اند را قبول نداریم و لذا این توثیق عام ابن ابی عمیر و صفوان را قبول داریم.

### شروط توثیق ابن ابی عمیر

مکرراً در بحث فقهمان عرض کردیم مرسلات این‌ها را قبول نداریم یعنی اگر ابن ابی عمیر عن رجل بگوید یا صفوان یا بزندی بگویند عن احد عن رجل مرسله شان اعتبار ندارد ولی اگر از راوی نقل بکنند که او جای دیگر تضعیفی ندارد با نقل او توثیق می‌شود آن وقت این آقا که ثقه شد در غیر این روایت در هر جایی بیاید ولو اینکه از ابن ابی عمیر نقل نکرده باشد این ثقه می‌شد یعنی دقیقاً نقل ابن ابی عمیر مثل این است که نجاشی یا شیخ گفته هذا ثقه آن وقت این هر جایی بیاید ثقه می‌شود. البته این مشروط به این است که:



اولاً: سلسله این روایت ما می‌خواهیم بگوییم ابن ابی عمیر یکی از این سه نفر از این آقا نقل کرده‌اند سند این روایت درست باشد چون اگر سند قبلش درست نباشد شک داریم که از آن‌ها نقل کرده باشد  
ثانیاً: هم اینکه طبعاً مثل همه جای دیگر معارض نداشته باشد و لذا ما توثیق عام را قبول داریم در اشکالی که به این توثیق عام شده من کدی می‌دهم باید مطالعه بکنید

### مناقشه در قول شیخ در عده

در جلد اول معجم و کتب رجالی که نوشته شده تردیدهایی که راجع به فرمایش شیخ در عده شده دو نوع است: یک نوع این است که می‌گویند این جمله دلالت بر این مطلب نمی‌کند ولی ما می‌گوییم دلالت بر این می‌کند که همین‌که می‌گوید هذا ثقة این دلیل التزامی دارد.

یک شبهه‌ای که در این شده که می‌گویند ما می‌بینیم این سه نفر و ابن ابی عمیر از آدم‌های ضعیف هم زیاد نقل کرده‌اند و لذا انسان را به شک می‌اندازد که مقصود شیخ این نیست یا اگر هم این باشد آنقدر استثنا خورده که نمی‌توانیم به این عمل بکنیم این را در جای خودش ما جواب دادیم و بزرگانی هم جواب داده‌اند حضرت آیت‌الله زنجانی حفظه الله در نوشته‌هایشان بسیاری از این‌ها را جواب می‌دادند و مواردی که این سه نفر از ضعاف نقل کرده‌اند زیاد نیست در حدی که عام را مستهجن بکند و لذا ما هم دلالتش را پذیرفتیم هم می‌گوییم استثنائات از این مواردی که این آقایان از ضعاف نقل کرده‌اند چندان وسیع نیست که عام را مستهجن بکند و از اطلاق عمومش ساقط بکند این دو جواب را قبول نداریم و می‌گوییم این جمله درست است بلکه گفتیم مراسلات این‌ها با این جمله درست نمی‌شود. جمله دلالت دارد ولی ما نمی‌توانیم اعتماد بکنیم دلیلش هم خیلی کوتاه این است که حداکثر این آقا می‌گوید که آنچه من از آن نقل کرده‌ام ثقة است ولی همه مواردی که کسی راجع به کسی می‌گوید این ثقة است تمامیت دلیل بر شهادت او وثوق به دو چیز است:

یکی اینکه او بگوید او ثقة است؛

دوم این است که معارضی نگوید این ثقة نیست.

بسیاری از آدم‌ها در فهرست یا نجاشی گفته ثقة ولی شیخ می‌گوید ضعیف؛ شیخ می‌گوید ثقة، نجاشی می‌گوید ضعیف. این شهادتش چون معارض دارد فایده‌ای ندارد در جایی که اسم طرف آمده فحص از معارض می‌کنیم نبود می‌گوییم ثقة اما وقتی اسمش نیست امکان فحص از معارض نیست و حجیت شهادت او تمام نیست این مسئله‌ای



است که مهم است روی این جمله مرحوم آقای تبریزی هم تأکید داشته‌اند گاهی در نوشته‌هایشان دیده‌ام روی این تأکید دارند و کاملاً این مطلب مطلب درستی است.

### جمع‌بندی بحث

لذا در اخبار ابن ابی عمیر سه قول است؛

الف: بعضی می‌گویند هر جا ابن ابی عمیر آمد بعد از او مروی عنہش باشد یا نباشد درست است.

ب: بعضی می‌گویند ما اصلاً این را قبول نداریم ما قائل به تفصیل هستیم از حیثی که می‌گوییم جایی که اسم ببرد توثیق است و اگر معارض نداشته باشد ثقه می‌شود اما اگر اسم نبرد یعنی مرسلاتش را قبول نداریم اینجا کلیب صیداوی اسمش آمده تضعیف هم ندارد و لذا این روایت معتبر می‌شود و در اینجا از روایات خیلی معتبر هست.

آقای خوئی کلیب صیداوی را از باب کامل الزیارات قبول کرده‌اند ما هم اخیراً تردیدهای جدی پیدا کردیم برخلاف ده بیست سال که فکر می‌کردیم همان اشکال وارد است تمایلیمان به سمت این است که آن شهادت مقدمه کامل الزیارات را بر توثیق عام بپذیریم اگر آن باشد دو تا جهت در این جمع می‌شود در تفسیر علی بن ابراهیم هم احتمالاً آمده است. آن قرائن خیلی واضحی دارد که حداقل دو سه نفر بسیار معتبر در آن هستند این از لحاظ سند بود از لحاظ دلالت را جلسه آینده بحث می‌کنیم.